

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیستم، شماره هفتم، مهر ۱۳۹۹، ۱۳۳-۱۵۰

طرح و نقد سکولاریسم انتقادی

محمد شجاعیان*

چکیده

اندیشمندان لیبرال مدعی هستند در نقد هیچ محدودیتی را قائل نیستند زیرا هر محدودیتی در این زمینه به معنی محدود کردن آزادی بیان به عنوان یکی از مهمترین مصادیق آزادی است. بر این اساس، در یک گفت‌وگو لیبرال، از توهین به پیامبران الهی، به عنوان یکی از مصادیق آزادی بیان دفاع می‌شود. موضوع محوری کتاب «آیا نقد سکولار است؟» همین است. این کتاب در واقع شامل دو مقاله اصلی است که توسط دو نفر از نویسندگان مسلمان، یعنی طلال اسد و صبا محمود تالیف شده است. مقاله حاضر به بررسی و نقد این آراء می‌پردازد. اسد و صبا محمود به رد دوگانه استدلالی می‌پردازند که مسیحیت، سکولاریسم، عقلانیت، مدارا و آزادی را در یک سو و اسلام، بنیادگرایی، تسلیم بودن، تعصب و محدودیت را در سوی مقابل قرار می‌دهد. اسد بر موارد نقضی که در جوامع مدرن وجود دارد تأکید می‌کند. هرچند او باید با نگرشی تحلیلی انتقادی، کمالگرایی نهفته در آراء اندیشمندان غربی بویژه در گفت‌وگو لیبرال را به عنوان نقض بیطرفی اخلاقی مورد توجه قرار می‌داد. صبا محمود نیز ادعای جدایی امر دینی از امر سیاسی را رد و بر جانبدارانه بودن سنت انتقادی غربی تأکید می‌کند. از این منظر بحث او تکمیل‌کننده مباحث اسد می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: نقد، سکولاریسم، اسلام، مدرنیته، پیامبر اسلام، ارتداد، کفرگویی.

* استادیار گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران، shojaiyan@rihu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۶

۱. مقدمه

سکولاریسم یکی از ارزشهای سیاسی لیبرالیسم محسوب می‌شود که به نوبه خود از ایده بیطرفی اخلاقی و سپس سیاسی نشات می‌گیرد. اندیشمندان و سیاستمداران لیبرال مدعی هستند که در نقد آراء و نهادها هیچ‌گونه محدودیتی را قائل نیستند زیرا هر گونه محدودیتی در این زمینه در واقع به معنی محدود کردن آزادی بیان به عنوان یکی از مهمترین جنبه‌ها و مصادیق آزادی است. بر این اساس در بحث توهین به پیامبران الهی، در یک گفتمان لیبرال، به عنوان یکی از مصادیق آزادی بیان مورد دفاع نظری و تئوریک قرار می‌گیرد. موضوع محوری کتاب «آیا نقد سکولار است؟» همین است. این کتاب در واقع شامل دو مقاله اصلی است که توسط دو نفر از نویسندگان مسلمان، یعنی طلال اسد و صبا محمود تالیف شده است. مقاله سوم نیز توسط جودیت باتلر در پاسخ به آرای این دو نفر نوشته شده است. نوشته حاضر به بررسی انتقادی این مباحث اختصاص دارد.

۲. زمینه طرح موضوع سکولار بودن نقد و آزادی بیان

آنچه زمینه اصلی طرح مباحث کتاب را فراهم کرده است کاریکاتورهای توهین آمیزی بوده است که در سال ۲۰۰۵ میلادی توسط یکی از نشریات اروپایی درباره پیامبر گرامی اسلامی (ص) منتشر شد. ماجرا از این قرار بود که در سی ام سپتامبر ۲۰۰۵ میلادی روزنامه دانمارکی جیلاندز - پوستن دوازده تصویر توهین آمیز از رسول اکرم حضرت محمد (ص) پیامبر بزرگوار اسلام را منتشر کرد. این تصاویر سه سال بعد نیز توسط چندین مجله اروپایی دوباره منتشر شدند. این اقدام موجب عصبانیت و خشم مسلمانان هم در اروپا و هم در سایر کشورهای جهان که مسلمانان در آنها ساکن بودند شد. در پی این اقدام تظاهرات و تجمعات گسترده‌ای علیه آن برپا شد. مسلمانان این اقدام را تلاشی برای ضربه زدن به اسلام تلقی کردند که به شکل سازمان یافته‌ای از سوی نهادها و سازمان‌های مخالف دین و برای تقابل و جنگ با اسلام و تمدن اسلامی طراحی شده است. در مقابل، مدافعان این اقدام، آن را یکی از مصادیق آزادی بیان و غیردینی بودن انتقاد و نقادی در تمدن غربی دانستند. در این مورد، ارزش آزادی به معنایی که عموماً در تفکر لیبرال مورد نظر است و یکی از مهمترین مصادیق آن یعنی آزادی بیان با ارزش دیگری که جزیی از ارزشهای مسلمانان تلقی می‌شود یعنی ضرورت احترام به پیامبران الهی و از جمله احترام به بزرگترین و برجسته‌ترین آنها یعنی پیامبر گرامی اسلام (ص) در تقابل و تعارض قرار

گرفته است. طبیعتاً، آزادی، مهمترین یا یکی از مهمترین ارزشهای سیاسی لیبرال محسوب می شود. (کیکس، ۱۳۹۲) این ارزش می تواند با ارزش های سیاسی دیگری مانند عدالت، برابری و حتی ارزشهای اجتماعی دیگری مانند «حفظ عفت» و «انسجام خانواده» در تعارض قرار گیرد. همانگونه که این تقابل ارزشی در بحث هرزه نگاری نیز مشهود است. (sandel, 1984) لیبرال ها عموماً مدعی هستند که در هنگام به وجود آمدن این شکل از تقابل ارزشی، برای ارزش محوری آزادی، جایگاه بالاتری نسبت به سایر ارزشهای سیاسی و اجتماعی قائل هستند و لذا آن را بر ارزشهای دیگر ترجیح می دهند. یکی از مهمترین استدلالهای لیبرالی در اجازه دادن به نشر و گسترش هرزه نگاری و عدم مقابله با آن همین استدلال است. (sandel, 1984) این شکل از استدلال هم از سوی اندیشمندان لیبرال مطرح شده است و هم از سوی سیاستمداران و نخبگان حاکم در کشورهایی که در آنها نوعی از نظام لیبرال دموکراسی حکومت می کند.

بر این اساس باید توجه داشت که تقابل ارزشهای لیبرالی با ارزشهای دیگر، مختص ارزشهای دینی نیست. در درون یک گفتمان لیبرال نیز تقابل ارزشی هم به دلایل نظری و هم به علل اجتماعی و سیاسی امکان پذیر است. اما بدون شک در چند دهه اخیر یکی از مهمترین و تاثیرگذارترین شکل تقابل ارزشها، چالشی بوده است که میان ارزشهای لیبرالی و ارزشهای دینی در جهان مدرن ایجاد شده است. شاید بتوان توهین سلمان رشدی به پیامبر گرامی اسلام (ص) را اولین تقابل جدی در این زمینه دانست. بعد از حدود دو دهه از موضوع سلمان رشدی، در سال ۲۰۰۵ میلادی یکبار دیگر این تقابل به طور جدی خود را نشان داد و کم و بیش موجب همان نتایجی شد که در قضیه سلمان رشدی ایجاد شده بود. البته این موضوع از زمان توهین رشدی به پیامبر اسلام (ص) دستمایه ی نظریه پردازی های مختلفی نیز شده است. (بهشتی، ۱۳۸۰) با این توضیحات باید تاکید کرد کتاب حاضر نیز در همین زمینه نگاشته شده است. کتاب «آیا نقد سکولار است؟» در واقع مشتمل بر دو مقاله اصلی است که از سوی دو نفر از نویسندگان معاصر مسلمان نگاشته شده است. وندی براون و جودیت باتلر نیز دو مقاله در این کتاب دارند. اولی مقاله ای کوتاه به عنوان مقدمه کتاب نگاشته است. و نویسنده دوم نیز نقدی بر دو مقاله اصلی کتاب یعنی مقالات طلال اسد و صبا محمود نوشته است.

۳. آزادی بیان از منظر توهین به مقدسات: بررسی و نقد

طلال اسد در مقاله اول با عنوان « آزادی بیان توهین به مقدسات و انتقاد سکولار» تلاش کرده است جایگاه « توهین به مقدسات» را در جوامع لیبرال مورد بازاندیشی قرار دهد. (ص ۳۰) اسد بحث خود را با ماجرای کاریکاتورها شروع می‌کند. همانگونه که وندی بروان در مقدمه کتاب به درستی تاکید کرده است:

اسد با بررسی دقیق جوانب مربوط به مساله توهین به مقدسات، به بازشکافی دوگانه استدلالی عقلانی ای می‌پردازد که مسیحیت، سکولاریسم، عقلانیت، مدارا و آزادی اندیشه و بیان را در یک سو و اسلام، بنیادگرایی، تسلیم بودن، تعصب و محدودیت فکر و بیان را در سوی مقابل قرار می‌دهد. (ص ۲۱)

اسد معتقد است چنین تقابلی وجود ندارد و اعتقاد بسیاری از اندیشمندان و البته رسانه‌های غربی درباره این تقابل از تلقی نه چندان صحیح آنها از خودمختاری انسان مدرن غربی نشأت گرفته است که به نادرست می‌پندارند که در جوامع لیبرال دموکرات جدید، آنها از هر نوع اجباری رها شده‌اند به با بهره‌گیری حداکثری از آزادی منفی به مفهومی که مورد نظر آیزایا برلین است (برلین، ۱۳۶۸) به اندیشه و عمل اجتماعی و سیاسی می‌پردازند و دقیقاً به همین دلیل است که می‌توانند همه امور از جمله مقدسات مسلمانان را مورد نقد و رد قرار دهند. در نتیجه تلال اسد این تلقی و تصور نادرست را با استناد به برخی واقعیاتی که در اجتماعات مدرن وجود دارد، به چالش می‌کشد. شاید بتوان نقطه محوری تمرکز اسد برای به چالش کشیدن این تصور را موضوع شکل زندگی (form of life) دانست. به نظر اسد جوامع سکولار غربی نیز به شکل خاصی و سبک خاصی از زندگی عمیقاً و بنیاداً وابسته هستند و اجازه نقد، نقض و رد این شکل خاص از زندگی را نمی‌دهند. شکل خاصی از حیات که باید گونه‌ای خاص از سکولاریسم حفاظت از آن را برعهده گیرد. (ص ۲۲). این رویکرد اسد را شاید بتوان با رویکرد نظریه پردازان سیاسی مکتب اجتماعگرایی همسو دانست. اندیشمندانی مانند مکی‌تایر، سندل و چالرز تیلور که مهمترین منتقدان لیبرالیسم معاصر و سبک زندگی لیبرال محسوب می‌شوند

(Mulhall and Swift:1992) اسد با این سوال و البته به صورت دقیقتر با این انتقاد بحث خود را پیش می‌برد که « چرا اعمال خشونت آمیز تحت لوای خدا حساسیت های سکولار لیبرالی را به شدت برمی‌انگیزد، ولی خشونت به اسم دولت ملت سکولار یا دموکراسی

خیر؟» مقصود اسد آن است که کشورهای سکولار لیبرال نیز برضد آن اشکالی از زندگی و حیات که با سبک زندگی مورد تایید و تاکید خودشان در تعارض باشد به مقابله برمی خیزند و حتی اگر ضرورت داشته باشد به شکل خشونت آمیزی آنها را سرکوب می کنند. سخن از دفاع از یک شکل خاص از زندگی و حیات از سوی مسلمانان و عدم ترجیح یک شکل خاص از زندگی بر شکل های دیگر از سوی جوامع مدرن غربی نیست. بلکه صرفاً سخن بر سر ترجیح یک شکل از حیات بر شکل دیگر آن است. همانگونه که مسلمانان یک شکل خاص از حیات را در عرصه سیاست، اجتماع و فرهنگ مورد حمایت و حفاظت و ارتقاء قرار می دهند، جوامع لیبرال دموکرات نیز یک شکل خاص از حیات را در عرصه سیاست اجتماع و فرهنگ بر شکل های دیگر ترجیح می دهند و از آن حفاظت می کنند. (plant, 1991)

اسد شیوه قابل توجهی را در نقدی ادعای بیطرفی جوامع مدرن در رویکرد انتقادیشان اتخاذ می کند. به این صورت که او چندان به موضوع « توهین به مقدسات » در سنت ها مختلف اندیشه اسلامی نمی پردازد. بلکه در مقابل جایگاه این موضوع به عنوان یک مفهوم دینی را در جوامع لیبرال مورد بررسی قرار می دهد. از این منظر، اسد معتقد است جوامع لیبرال در بحث توهین به مقدسات با معضلات ارزشی و سیاسی قابل توجهی مواجه هستند. (ص ۳۰) او برای نشان دادن جغرافیای بحث، به سخنان پاپ و برخی اندیشمندان و نظریه پردازان غربی استناد می کند که معتقدند تنش موجود بر سر تصاویر توهین آمیز در واقع تنش میان اسلام و غرب است. به این صورت که هریک از این دو تمدن ارزشهای متضادی را نمایندگی می کنند. در یک طرف دموکراسی، سکولاریسم، آزادی و عقلانیت و در طرف دیگر دشمنان این ایده ها یعنی استبداد، دین، سلطه و خشونت قرار دارد. برخی اندیشمندان مسیحی نیز در این میان، تفاوت میان نگرش مسلمانان و جوامع لیبرال امروزی را به تفاوت و تمایز میان اسلام و مسیحیت ارجاع می دهند. اسد در این زمینه با ذکر نمونه های تاریخی از سرکوب اعمال شده توسط کشورهای مدرن غربی از آغاز دوران مدرن تاکنون تلاش می کند نشان دهد که چنین ارجاعی نادرست است. در این خصوص موارد تاریخی بسیاری وجود دارد که توسط مورخین غربی بیان شده است که تایید کننده نظر طلال اسد است. (موله، بی تا) همچنین همانگونه که هانا آرنه نیز به درستی تاکید کرده است سیاست های نژادپرستانه و امریالیستی اروپایی نقش بسیار مهمی در وجود آمدن فاشیسم در اروپای قرن بیستم داشته است. (ص ۳۴) با این وجود شاید استدلال اسد در این

زمینه قابل خدشه باشد. به این صورت که می‌توان موارد تاریخی سرکوب آزادی توسط دولت‌های مدرن غربی و یا امپریالیسم اروپایی را نتیجه اعمال نادرست حاکمان و نخبگان دانست که به عنوان انحراف از اصول بنیادین تمدن غربی به وقوع پیوسته است. بحث فاشیسم در اروپا نیز با توجه مقابله‌ای که توسط خود اروپایی‌ها با این پدیده صورت گرفت نیز قابل توجیه خواهد بود. شاید بهتر بود طلال اسد به جای اتخاذ این شیوه، تلاش می‌کرد با نگرشی تحلیلی انتقادی کمالگرایی نهفته در آراء اندیشمندان غربی بویژه در گفتمان لیبرال را به عنوان نقض بی‌طرفی اخلاقی مورد ادعای آنها در نظر بگیرد.

اسد سپس در بحث «لیبرالیسم و شکلی از آزادی بیان» به این سوال مهم می‌پردازد که آیا در گفتمان لیبرالیسم مفهوم «توهین به مقدسات» هیچ جایگاهی ندارد؟ به عبارت دیگر آیا در جوامع غربی برای آزادی و آزادی بیان ممنوعیت و محدودیت‌های خاصی وجود ندارد؟ به نظر اسد در جوامع مدرن غربی که بر اساس بنیان‌های تاریخی تمدن غرب شکل گرفته است محدودیت‌های قانونی در حوزه ارتباطات وجود دارد. از جمله می‌توان به قوانین مربوط به کپی‌رایت، ثبت اختراعات و علامت‌های تجاری اشاره کرد. هریک از قوانین به نوعی محدود کننده گردش آزاد اطاعات و همچنین آزادی بیان هستند. مقصود اسد از بیان این محدودیت‌ها آن است که نشان دهد حتی در جوامع مدرن، آزادی «شکلی از محدودیت‌ها» را در دورن خود و البته در قالب قوانینی که احتمالاً نتیجه مستقیم یا غیرمستقیم انتخاب اکثریت گرایانه شهروندان است وجود دارد. اما آیا این امر یا بحث کفرگویی و محدودیت‌های محتوایی که در این زمینه در تفکر اسلامی و شریعت دینی وجود دارد قابل مقایسه است؟ البته اسد نیز متفطن این موضوع است که این دو موضوع با یکدیگر تفاوت‌ها و تمایزاتی دارند. اما نفس وجود این محدودیت‌ها ما را به نکته مهمی رهنمون می‌شود که احتمالاً مقصود طلال اسد است. این نکته آن است که سخن در اصل محدودیت‌ها نیست و نباید باشد. اختلاف بر سر نوع محدودیت‌هاست. در اینجا باید با تفتن اسد همراه شد و آن را پذیرفت. در گام بعدی باید بررسی تمایزات این دو نوع از محدودیت‌ها پرداخت. پس تا اینجا طلال اسد موفق شده است با استناد به شیوه حیاط اجتماعی و سیاسی جوامع مدرن غربی نشان دهد که آنها نیز تا چه میزان برخی محدودیت‌ها را بر جریان آزادی بیان اعمال می‌کنند.

پاسخی که برخی اندیشمندان لیبرال به شکل از انتقادات ارائه می‌دهند از طریق تایز گذاشتن میان محدودیت‌های شکلی و محدودیت‌های محتوایی است. به این معنا که

محدودیت هایی که در قوانینی مانند کپی رایت و ثبت اختراعات وجود دارد محدودیت شکلی است. این قوانین القاء کننده و تجمیل کننده شکل خاصی از زندگی و و نظامات اخلاقی نیست. بلکه صرفاً ضوابطی است که هر نوع نظام اخلاقی با هر میزان از تمایز در غایات و اهداف، می تواند پذیرای آن باشد. (لوین، ۱۳۸۰) درباره کفرگویی و ارتداد نیز همین تمایز میان لیبرالیسم شکلی و لیبرالیسم محتوایی را می توان صادق دانست. به این معنا که در بحث کفرگویی، یک نظام اعتقادی خاص بر شهروندانی که ممکن است اعتقادی به این نظام اخلاقی نداشته باشند (به عنوان نمونه ملحد باشند) تحمیل می شود. اما در بحث مثلاً کپی رایت، می توان نظام های اخلاقی عمیقاً متمایزی را در نظر گرفت که خود را ملتزم به رعایت این قانون بدانند بدون اینکه یک نظام اخلاقی خاص بر آنها تحمیل شود. با این وجود، به نظر می رسد اگر بحث کپی رایت، شیوه دفاع از آن و استدلال هایی که در این زمینه مطرح شده است را مورد بررسی و تحلیل دقیقتر قرار دهیم، می توان انتظار داشت نوعی نظام اعتقادی در زمینه مالکیت انسان و شیوه های تحقیق این حق بنیادین در ورای این محدودیت شکلی بر آزادی جریان اطلاعات و بیان وجود دارد که به نوعی همانند بحث کفرگویی ترجیح دهنده و حمایت کننده از یک رویکرد خاص درباره حق مالکیت و نظام اخلاقی مدافع آن باشد. به عبارت دیگر، هر نوع نگرش به حق مالکیت، که در ورای بحث کپی رایت یا ثبت اختراع وجود دارد نیز یک تلقی خاص از انسان را در درون خود مستتر دارد و در واقع تعریف کننده انسان است. این تعریف، نمی تواند یک برداشت صوری و شکلی باشد بلکه به طور دقیق رویکردی محتوایی درباره انسان برخی حقوق بنیادین او را پیشفرض دارد. طلال اسد البته به صورت مستقیم به بحث لیبرالیسم صوری و لیبرالیسم محتوایی به عنوان پاسخی به اشکالی که خودش بر اعمال محدودیت ها برای آزادی بیان ارائه کرده، اشاره نکرده است. از این جهت شاید بتوان گفت رویکرد او در این زمینه تا حدودی نیازمند تکمیل و ارتقاء است.

با وجود توجه طلال اسد به تناقضی که جوامع لیبرال در زمینه بحثی مانند تجاوز جنسی و اغواء با آن مواجه هستند قابل ملاحظه و بدیع به نظر می رسد. اسد تاکید می کند مفهوم مقدس «انسان خود مالک» (self-owning human) اساس و شالوده آزادی های مدنی در جوامع مدرن است. (ص ۴۱) به این معنا که انسان قبل از هر چیز مالک بدن خویش است و همه اشکال قانون گذاری باید به شکلی باشد که این حق بنیادین را که همه افراد به دلیل انسان بودن و به لحاظ طبیعی از آن برخوردار هستند را نقض نکند و بلکه بر عکس بسط

دهنده و توسعه بخش به این حق باشند. دقیقا به همین دلیل است که بر اساس تلقی اجتماعات لیبرال از انسان، یک فرد نمی‌تواند مالکیت بدن خویش را به شخص دیگری منتقل کند همچنین نمی‌تواند مالکیت شخص دیگر بر بدن خویش را به شکلی اجبارآمیز و بدون رضایت او نقض کند. این رویکرد مهمترین مبنا در تفکر لیبرال برای تنظیم قوانین مربوط به آداب جنسی و همچنین مخالف با برده داری است. طلال اسد در زمینه تاکید می‌کند:

بر اساس قوانین مدرن، هیچ کس نمی‌تواند مالکیت بدن زنده خود را به دیگری منتقل کند یا در بدن زنده دیگری حق مالکیت به دست آورد. بنابراین، آزادی شکل جدایی‌ناپذیر مالکیت محسوب می‌شود، قابلیتی که تمامی افراد در وضع طبیعی صاحب آن هستند و ریشه در بدن زنده دارد (ص ۴۰)

به نظر اسد رویکرد متفاوتی که جوامع مدرن درباره تجاوز مشخصا جنسی از یک سو و مساله اغوا اتخاذ می‌کنند با نوعی تناقض مواجه است که در نوع خود ناشی از ابهامات و تناقضاتی است که مفهوم انسان خود مالک در تفکر لیبرال با آن مواجه است. تجاوز به معنایی که قوانین تنظیم‌کننده آداب جنسی جوامع لیبرال مورد نظر می‌گیرد عبارت است از تعرض به بدن دیگری با هدف لذت جویی برخلاف میل و رضایت آن فرد. از سوی دیگر، اغوا نیز به معنای ترغیب دیگری به عهد شکنی و فراهم آوردن مقدماتی که دیگری تعهد اجتماعی از پیش موجود خود را زیرپا بگذارد. این برداشت از اغوا در زمینه مسائل جنسی عبارت است از تلاش برای ربودن احساسات و وفاداری یک زن یا مرد نسبت به دیگری از طریق تبادل پیام‌های جنسی. به نظر طلال اسد، این برداشت از اغوا در عرصه آداب جنسی همه در یونان باستان سابقه دارد (ص ۴۳) و هم در سنت اسلامی و در هر دو نیز تقبیح شده است. هرچند در سنت اسلامی اغوا صرفا در مسائل جنسی خلاصه نمی‌شود بلکه در عرصه تعاملات مختلف اجتماعی مصداق دارد. (ص، ۵۸) بر این اساس، در اجتماعات مدرن با این واقعیت مواجه هستیم که تجاوز جرم سنگینی محسوب می‌شود اما اغوا و سوء استفاده صرف از میل و احساسات یک فرد جرم نیست. بلکه برعکس اغوا نه تنها مجاز است بلکه به عنوان یکی از نشانه‌های آزادی فردی مورد تشویق و حمایت قرار می‌گیرد. بر همین اساس است که تبادل پیام‌های جنسی میان انسان‌های بالغ به عنوان یکی از مصادیق آزادی بیان و ممنوعیت آن گسست از آزادی بیان در نظر گرفته می‌شود. طلال اسد، آنچه در مورد بحث اغوا و تجاوز گفته شد را درباره رای دهندگان و همچنین مصرف

کننده کالاها نیز صادق می‌داند: «در دموکراسی‌های لیبرالی، فرد در جایگاه مصرف‌کننده و رای‌دهنده در معرض انواع وسوسه‌ها از طریق دعوت به طمع ورزی، بطالت، حسد، انتقام و غیره قرار دارد.» (ص ۴۳) طلال اسد معتقد است این تلقی از مالکیت که در بحث تجاوز، اغوا، تبلیغ کالاهای مصرفی و همچنین تبلیغ انتخابات و رای دادن خود را نشان می‌دهد به نوعی با آزادی انتخاب در تعارض است و محدودکننده آن است. حتی مالکیت و قدرتی که در قدرت شرکتی (corporate power) بازتولید می‌شود نیز آزادی شهروندان جوامع لیبرال را محدود می‌کند. بر این اساس محدودیت‌های موجود بر سر آزادی‌های فردی در اجتماعات مدرن، به اشکال مختلفی وجود دارد که برگرفته از نوع نگرشی است که در این اجتماعات درباره انسان و نیازهای بنیادین او وجود دارد. حال چگونه می‌توان آزادی بیانی سخن گفت که منقدان سکولار کفرگویی در دفاع از آزادی توهین به پیامبران الهی از آن حمایت می‌کنند؟

طلال اسد بحث خود را به تلفی اجتماعات غربی از کفرگویی نیز بسط می‌دهد و با بررسی تاریخ این اجتماعات به این نتیجه می‌رسد که در نظر گرفتن مجازات‌های دنیوی برای کفرگویی هم در مسیحیت تاریخ طولانی دارد و هم در قرون اولیه جدید در حقوق عرفی به عنوان یک جرم در نظر گرفته می‌شد. (ص ۴۷) شاید نتوان در صحت آنچه که طلال اسد بیان می‌کند تردید کرد. اما همچنان یک گفتمان لیبرال می‌تواند چنین انتقادی را به دلیل اینکه از سوی مسیحیت و کلیسا، بویژه زمانی که قدرت سیاسی نیز داشت اعمال می‌شد و یا اینکه مربوط به اوائل دوران مدرن بوده است و در حال حاضر چنین رویکردی وجود ندارد، نپذیرد.

اسد برای تبیین نگرش مسلمانان به محدودیت‌های آزادی بیان، ابتدا تصور لیبرالی در زمینه رای‌دهنده را بیان می‌کند و تلاش می‌کند اشتباهات و سوء برداشت‌هایی که جوامع مدرن در این زمینه دارند را نشان دهد. تلقی لیبرال از آزادی بیان در نگرش اسلامی این است که: «تمدن اسلامی در نظام سختگیرانه تری از اخلاقیات ریشه دارد و این نظام، مانع آزادی (به خصوص آزادی بیانی) است که جامعه لیبرالی به دست آورده و از آن حفاظت می‌کند.» اسد معتقد است تصور از آزادی بیان، تصویری ساده‌اندیشانه است و عمدتاً رویکردی صفر و یکی به مسأله دارد. به این معنا که یک جامع یا یک تمدن یا آزادی دارد و یا ندارد و در این میان به موضوعاتی از قبیل آزادی در چه چیز یا چیزهایی، در چه مرتبه‌ای و تا چه میزانی و مهمتر از همه با چه اهداف و غایاتی تقریباً مورد غفلت و بی‌توجهی قرار می‌

گیرند. در حالیکه حتی در اجتماعات مدرن، به عنوان نمونه با ظهور دولت‌های رفاهی بسیاری از مرزهای ترسیم شده میان عرصه خصوصی و عرصه عمومی را درهم ریخته است. تمایز میان عرصه عمومی و عرصه خصوصی برای تفکر لیبرال از اهمیت زیادی برخوردار است. به این دلیل که عموماً عرصه خصوصی به عنوان فضای بنیادین آزادی شهروندان به ویژه آزادی اخلاقی و مدنی در نظر گرفته می‌شود. تصویب بسیاری از قوانین درباره عرصه‌ای که به نظر می‌رسد جزئی عرصه خصوصی و آزادی کامل شهروندان مدرن با رویکردی سلبی است، نشان از محدود شدن و در موارد بسیاری سلب آزادیهاست که جوامع سکولار اجتماعات دینی را به خاطر نداشتن آنها مورد شماتت قرار می‌دهند. طلال اسد به عنوان نمونه به قوانین مربوط به کفالت، مراقبت از فرزندان، طلاق، نفقه، زناشویی و ارث اشاره می‌کند (ص ۵۰) که هر یک به نوعی دخالت در عرصه خصوصی حیات افراد، و به عبارت دقیقتر محدود کردن آزادی آنهاست.

به نظر می‌رسد طلال اسد درباره تحولات اخیر لیبرالیسم و نظریه پردازان جدید تر آن کم توجه بوده است. و گرنه می‌توانست با استناد به برخی آراء آنها، انتقادات جدی تر را بر رویکرد سکولار در انتقاد و آزادی بیان را وارد می‌ساخت. از جمله مهمترین آنها عدم بیطرفی اخلاقی و سپس سیاسی است که در درون گفتمان‌های مختلف لیبرال وجود دارد. (sandel, 2009) البته همانگونه که جان کیکس در کتاب برجسته اش، یعنی «علیه لیبرالیسم» تاکید می‌کند انتقادی که اجتماع‌گرایان بر لیبرالها وارد می‌کنند آن است که لیبرال‌ها از مخالفان می‌خواهند نسبت به اشکال مختلف حیات و زندگی «بیطرف» باشند. در حالیکه زندگی لیبرالی صرف یک برداشت و تلقی از زندگی سعادت‌مندان است. برداشت‌های دیگری از زندگی سعادت‌مندان نیز وجود دارد مانند زندگی دینی، زندگی قبیله‌ای، قومی، و یا تلقی‌های مربوط به جوامع کشاورزی، تلقی‌های سلسله‌مراتبی و اشتراکی از زندگی سعادت‌مندان. همه این برداشت‌های مختلف با برداشت لیبرالی از زندگی و حیات مطلوب متفاوت و حتی عمیقاً متعارض هستند. چرا خود لیبرالها در قبال تلقی‌های ضدلیبرالی از حیات و زندگی سعادت‌مندان بیطرف نیستند و در عین حال از مدافعان زندگی‌های دیگر در قبال تلقی خود از حیات مطلوب انتظار بیطرفی دارند؟ (کیکس، 1392) در اثر انتقاداتی که بر لیبرالها شده است بویژه از سوی اجتماع‌گرایان، امروزه این نتیجه حاصل شده است که حتی در نظر لیبرالها، حکومت نمی‌تواند کاملاً بیطرف باشد، لیبرالیسم یک آرمان بشری جهانشمول نیست، بلکه محدود به زمینه دولتهای غربی پرونق، صنعتی و

طرح و نقد سکولاریسم انتقادی ۱۴۳

دموکراتیک است، اینکه اساساً افراد توسط زمینه ای که در آن متولد شده و پرورش یافته اند شکل می گیرند. (کیکس ۱۳۹۲)

با این وجود، برجستگی و اهمیت آرائی طلال اسد آن است که با استناد به تقاضات درونی جوامع لیبرال تلاش می کند سوء برداشت ها و حتی دعاوی نادرستی که در زمینه نقد سکولار وجود دارد را برای اندیشمندان و سیاستمداران غربی مشخص کند. طلال اسد سپس در پی ارائه برداشت درست و نزدیک به واقعی از موضوع کفرگویی و ارتداد می رود. و از این طریق تلاش می کنند برخی سوء برداشتها در قضیه کاریکاتور را از بین ببرد. در این زمینه مفهوم اصلی مورد تاکید بحث «اسائه» بوده است که به معنی توهین آسیب و اهانت بکار رفته است. به عبارت دیگر اسد توضیح می دهد که عموم مسلمانان و فعالان رسانه ای انتشار تصاویر اهانت آمیز به پیامبر اسلام (ص) را به معنای توهین به ایشان تلقی کرده اند. چنین مفهومی در اجتماعات مدرن نیز وجود دارد و حتی در یک بستر سکولار و یک حکومت سکولار نیز کاربرد دارد. (ص ۵۱). طلال اسد در زمینه جرم ارتداد که در بینش و تلقی اسلامی وجود دارد تاکید می کند که این جرم به عقاید و حتی ایمان مربوط نیست. تلقی درست از جرم ارتداد با موضوع ایمان یا بی ایمانی متفاوت است. اسد در عبارتی بسیار مهم تاکید می کند:

بی ایمانی هیچ مجازات قانونی در پی ندارد؛ حتی قرآن هیچ مجازات دنیوی برای بی ایمانی قائل نیست. در قوانین سنتی مجازات ارتداد بر مبنای عواقب سیاسی و اجتماعی آن تبیین می شود و نه بر اساس اعتقاد به احکام کاذب. به عبارت دیگر، هنگامی که قانون به بی ایمانی می پردازد، مساله بر سر شکسته شدن علنی یک پیوند مهم اجتماعی است (نقض عهد)، نه کاذب بودن یک گزاره. بدین ترتیب ارتداد (رده، کفر) از لحاظ قانونی تنها می تواند با عملکرد نشانه های بیرونی (همچون گفتار یا نوشته ای علنی یا رفتاری قابل مشاهده) ثابت شود و هرگز نمی توان آن را بر مبنای تفسیری از اعتقادات درونی فرد یا اعتراف اجباری ثابت کرد. (ص ۵۷)

شاید آیه شریفه « لا اکراه فی الدین» نیز تاکید کننده این دیدگاه باشد که ایمان نمی تواند اجباری باشد؛ نه اینکه نباید اجباری باشد. به عبارت دیگر ماهیت ایمان به گونه ایست که با اختیار انسان مومن همراه است و این آیه شریفه نیز به همین حقیقت اشاره دارد. بنابراین ایمان نمی تواند موضوع ارتداد باشد. ارتداد در واقع امری معطوف به سیاست و اجتماع است. بی ایمانی تا هنگامی که به صورت علنی از سوی مسلمانی اظهار صریح و روشنی نیافته

است موضوع ارتداد نیست. ارتداد معطوف به اظهار کفر است و نه معطوف به اعتقادات درونی. به نظر می‌رسد یکی از حکمت‌های جعل و وضع حکم ارتداد در جامعه اسلامی، حفظ انسجام جامعه از یک سو و محدود کردن حرکت بین اسلام و کفر از سوی اعضاء یک جامعه اسلامی است. زیرا بسیاری از احکام و احوال شخصیه مبتنی بر وجود و حفظ ثبات در عقاید «اظهار شده» از سوی اشخاص است.

طلال اسد در پایان مقاله خویش با دعوت مجدد از غربی‌ها برای بازنگری در مفهوم انتقاد سکولار به عنوان یکی از وجوه مدرنیته، تاکید می‌کند جنگ‌های مدرنی که از سوی اجتماعات مدرن غربی چه به عنوان جنگ پیشگیرانه و چه به عنوان جنگ انسان دوستانه به راه افتاده است، به نوبه خود در پی استقرار خشونت‌آمیز نظام اخلاقی مدرن و سلطه دادن به آن در جهان بوده است (ص ۷۴) تلاشی برای حفظ امنیت دموکراسی‌های لیبرال به عنوان شکلی از زندگی مورد قبول نخبگان حاکم در این اجتماعات. و این شاید شدیدترین نوع سرکوبی باشد که با ایده مورد ادعای انتقاد سکولار و مبانی آن در تعارض جدیست.

۴. تفکیک بنیادین امر سکولار و امر دینی

مقاله صبا محمود با عنوان: «عقل دینی و وجدان سکولار: شکافی وصل ناپذیر» تا حدود زیادی با آنچه که طلال اسد نوشته است متفاوت است. محمود بخش اندکی از بحث خود را به طور مستقیم به پاسخ دادن به این پرسش که آیا نقد سکولار است اختصاص می‌دهد. در عین حال او موضوعاتی را مطرح می‌کند که در نهایت و با تحلیلی دقیق و موشکافانه پاسخی برای آن پرسش نیز فراهم می‌کند. محمود بیشتر تلاش خود را در مقاله اش به این امر اختصاص می‌دهد که نشان دهد که واکنش مسلمانان به تصاویر توهین‌آمیز را باید در چه گفتمانی قرار داد تا قابل درک و فهم باشد. همچنین او تلاش می‌کند نشان دهد که چرا سکولارهای مدرن از درک این واکنش ناتوان هستند. نتیجه تلاش صبا محمود مصری قابل انکار نیست و می‌توان گفت در صورت همدلی و همراهی با او می‌توان به خوبی به این دو موضوع پاسخ داد. قبل ورود به بحث محمود دو نکته مهم را باید در نظر داشت. اول آنکه او تلاش می‌کند سطح و جایگاه نزاع برخاسته از انتشار تصاویر توهین‌آمیز را نشان دهد. به نظر او واکنش عمومی مسلمانان و غیر مسلمانان در برابر انتشار کاریکاتورها درباره پیامبر بزرگوار اسلام (ص) نمونه‌ای است از نزاع میان جهان بینی سکولار و دینی، ویژه‌ای نوعی از نزاع که در جوامع لیبرال دموکرات رخ می‌دهد. (ص ۸۶) بحث‌های مربوط به

ممنوعیت حجاب و دیگر نمادهای مذهبی قابل رویت و دیدن نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است. آنگونه که صبا محمود گفته است:

در یک سو آنهایی بودند که استدلال می کردند اعتراض مسلمانان باید تحت ضابطه درآمده و ضوابط آزادی بیان ویژه ی جوامع لیبرال دموکراسی در مورد آنها اعمال شود، ضوابطی که بنابر آن ها هر چهره و موضوعی، هر قدر مقدس، می تواند به شکل تصویر یا کاریکاتور درآمده یا به طنز گرفته شود. از سوی دیگر منتقدان این دیدگاه ادعا می کردند آزادی بیان هرگز صرفاً مسئله اعمال حقوق نبوده بلکه بویژه در جوامع چند فرهنگی، شامل مسئولیت های شهروندی مبنی بر تهیه نکرده حساسیت های مذهبی یا فرهنگی نیز می شود. این منتقدان، دولت ها را به استفاده از استانداردهای دوگانه در برخورد با مسلمانان متهم کردند، چرا که در کشورهایی مانند انگلستان، اتریش، ایتالیا، اسپانیا و آلمان نه تنها با بی حرمتی به نمادهای مسیحی از طریق قوانین مربوط به توهین به مقدسات برخورد می شود، بلکه رسانه ها نیز اغلب در مورد حساسیت های مسیحی - یهودی همراهی به خرج می دهند. این منتقدان ... به نمایش گذاشتن سرخوشانه کاریکاتورها را به اسلام هراسی رایج شده پس از یازده سپتامبر در آمریکای شمالی و اروپا نسبت می دهند. (ص ۸۸).

مدافع سرسخت آزادی بیان در اجتماعات مدرن معتقدند اگر از ارزش ها و سبک زندگی سکولار دفاع نشود مسلمانان افراطی، آزادی بیان و نهادهای لیبرال را به تصرف خود درخواهند آورد. و در این میان انتشار کاریکاتورها یکی از مهمترین مصادیق این سبک زندگی مدرن در نظر گرفته می شود. (ص ۸۴) صبا محمود البته چنین برداشتی را عمیقاً مورد رد و نقض قرار می دهد و متذکر می شود اگر نزاع برخواسته بر سر انتشار تصاویر مورد بحث را در گفتمانی قانونی و حقوقی قرار دهیم و بخواهیم بر این اساس از این اقدام دفاع کنیم یا با آن مخالف کنیم در واقع موضوع، به درستی مورد درک و فهم قرار نگرفته است.

نکته دوم و البته مهمتر آن است که صبا محمود تاکید می کند این تلقی که امر مذهبی و امر سکولار ذات هایی تغییر ناپذیر و بویژه جدا از هم هستند برداشتی نادرست است. به نظر او موضوع درست برعکس است. به این معنا که این دو مفهوم به لحاظ تاریخی مفاهیمی مرتبط و ملازم با یکدیگر بوده اند. به این معنا که مدرنیته در شکل سیاسی آن یعنی دولت - ملت مدرن و سیاست های برآمده از آن نه تنها به لحاظ تاریخی دین را از عرصه سیاست کنار نهاده است بلکه به بازتعریف آن و تعیین حدود آن پرداخته است:

عقلانیت سکولار همان طور قانون، کشورداری، تولید دانش، و روابط اقتصادی را در دنیای مدرن تعریف کرده، به طور موازی مفاهیم، آرمان‌ها، کنش‌ها، و نهادهای زندگی دینی را نیز تغییر داده است. از این منظر، سکولاریسم تنها به معنای جدایی عقیدتی کلیسا و دولت نیست. بلکه به معنای صورت بندی دوباره دین و انطباق آن با حساسیت‌ها و شیوه‌ی حاکمیت مدرن است. (ص ۸۴)

به این ترتیب صبا محمود تلاش می‌کند تلقی عموماً نادرستی که درباره سکولاریسم وجود دارد به بویژه از منظری تاریخی و منطبق با آنچه در دوران مدرن واقع شده است را تصحیح کند. نه تنها این تلقی که در آموزه سکولاریسم و به تبع آن دولت‌ها و جوامع سکولار، امر دینی از امر سیاسی جداست نادرست است بلکه بر عکس مدرنیته به اشکالی مختلفی در امر دینی و جوامع دینی دخالت کرده است تا تلقی مطلوب خود از دین را حاکم کند. درباره موضوع بیطرفی اخلاقی دولت لیبرال که بر تکثرگرایی از یک سو و سکولاریسم از سوی دیگر مبتنی است بحث‌های زیادی و مناقشات و آراء مختلفی وجود دارد. (رک: بهشتی، ۱۳۸۰؛ مندوس، ۱۳۹۵) به نظر صبا محمود، در قضیه کاریکاتورها اگر تصور شود که جلوگیری از انتشار آنها موجب زیرپا گذاشتن بیطرفی دولت لیبرال می‌شود،

چنین ادعایی مبتنی بر درک نادرستی از سکولاریزم لیبرال است. درکی که سکولاریزم لیبرال را در حوزه حیات دینی ممتنع فرض می‌کند. پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که، علی‌رغم خود-تعریفگری ایدئولوژیک سکولاریزم (به منزله جدایی بنیادین دین از حکومت)، سکولاریزم در طول تاریخ، اعتقادات، احکامات و فرائض دینی را برای نائل شدن به درک هنجاری ویژه‌ای از دین (که خطوط کلی آن اغلب مطابق با مسیحیت پروتستان است) تنظیم و بازنگری کرده است. از منظر تاریخی، دولت سکولار، دین را از کران‌های مراقبتی خود کنار نگذاشته، بلکه در پی بازسازی آن از مجرای قانون بوده است. این بازسازی با چنان تنش‌ها و تناقضاتی همراه است که نمی‌توان آن را صرفاً به سازش ناپذیری دینداران (مسیحی یا مسلمان) نسبت داد. یک نمونه از این تنش‌ها در ناسازگاری میان اصول آزادی دین و آزادی بیان قابل مشاهده است. (ص ۱۱۲)

مقصود محمود آن است که سکولارها علی‌رغم ادعای بنیادین خود مبنی بر جدایی دین از سیاست، خود مکرراً در دین دخالت می‌کنند. آنها میان دین و دولت دیواری غیرقابل نفوذ می‌کشند و با این استدلال از دخالت دین و دین‌داران در سیاست و حکومت

جلوگیری می کنند اما خود در دین، آموزه های دینی و شکل دینداری دین داران دخالت می کنند و آنها را مورد بازبینی و بازفهمی قرار می دهند. به شکلی که با آموزه های دولت لیبرال هماهنگ باشد.

صبا محمود بعد از بیان این دو نکته کلیدی، بخش قابل توجهی از مقاله خود را به تلاش برای تحلیل و فهم چگونگی واکنش مسلمانان جهان به انتشار تصاویر توهین آمیز می پردازد. اینکه بسیاری اندیشمندان و سیاستمداران غربی از درک علت واکنش تکان دهنده و بسیار گسترده مسلمانان علیه این اقدام ناتوان بودند، یک واقعیت غیر قابل انکار است. تلاش برای فهم این مناقشه و حتی حل آن از طریق گفتمان های هویتی و قانونی - حقوقی در این زمینه راه به جایی نمی برد. به نظر صبا محمود، واکنش مسلمانان باید در چهارچوب رابطه ی خاصی که مسلمانان با پیامبر اسلام (ص) دارند باید مورد فهم قرار گیرد. او برای این منظور به برداشتی « شمایل گرایانه» از رابطه مسلمانان با پیامبر(ص) متوسل می شود: «واژه شمایل در بحث من علاوه بر تصاویر، دربرگیرنده ی شیوه ای از نسبت مندی است که سوژه را به یک ابژه پیوند می زند.» (ص ۹۶) برداشت صبا محمود از رابطه مندی (relationality) رویکردی ارسطویی در زمینه رابطه مندی و نسبت میان سوژه و ابژه است که در آن شیوه مرتبط شدن یک چیز به چیز دیگر در برگیرنده حالتی از اسکان تجسد یافته و قرابت صمیمانه است که در بطن یک رابطه رسوخ می کند. نتیجه به کارگیری رویکرد معناشناسانه صبا محمود در رابطه با موضوع کاریکاتورها آن است که در نتیجه انتشار تصاویر توهین آمیز نسبت به پیامبر گرامی اسلام (ص) صرفاً از قانون تخطی نشده است؛ صرفاً به یک شخصیت برجسته که طرفداران بسیاری دارد اهانت نشده است؛ بلکه در واقع انتشار موهنانه تصاویر منسوب به پیامبر(ص)، به معنی متزلزل شدن و خدشه دار شده هستی همه افرادی است که پیامبر اسلام(ص) را نمونه و الگوی هستی و حیات خود می دانند. برای مسلمانان، شیوه حیات پیامبر(ص) و خانواده درجه اول او (اهل بیت (ع)) به منزله نمونه اعلاهی اخلاقی و حتی جسمانی بودن و سکونت در جهان در نظر گرفته می شود. (ص ۹۷) بنابراین، با انتشار کاریکاتورها، و از منظر رابطه خاصی که مسلمانان با پیامبر(ص) دارند، آسیب شخصیتی بسیار جدی برای آنها اتفاق افتاده است. شیوه بودن و حیاتی که آنها در پی تجسد و عینیت بخشیدن به آن هستند و قرابت بسیار صمیمانه ای با آن دارند مورد حمله و آسیب قرار گرفته است. به نظر صبا محمد سنت شمائل خواهی بر اساس برداشتی که او از مفهوم ارسطویی رابطه مندی ارائه می دهد در هر سه دین

ابراهیمی (یهود، مسیحیت و اسلام) میان پیروان این ادیان و پیامبران وجود داشته است. اما در اسلام برخلاف آن دین دیگر، این سنت و این رابطه نه تنها منسوخ و تضعیف نشده، بلکه گسترش یافته و احیاء نیز یافته است.

صبا محمود، پس از تحلیل رابطه خاص مسلمانان و پیامبر گرامی اسلام (ص)، به بیان راه حل مناقشه‌هایی مانند کاریکاتورهای توهین‌آمیز برای مسلمانانی که در اجتماعات مدرن غربی زندگی می‌کنند می‌پردازد. به نظر او در راه حل وجود دارد. اول آنکه اقلیت مسلمان ساکن در اجتماعات مدرن غربی، در سبک زندگی اکثریت هضم شوند و با آنها همانند شوند. دوم اینکه قوانین سکولار و لیبرال مربوط به آزادی بیان به گونه‌ای متحول شود که با لحاظ دغدغه‌های اساسی اقلیت مسلمان، تغییری اساسی در حساسیت‌های فرهنگی و اخلاقی جمعیت یهودی-مسیحی ساکن در این اجتماعات ایجاد شود تا مبنای عمل و قوانین باشد. البته صبا محمود در نهایت برای وضع موجود جوامع مدرن، راه برون‌رفتی را تصور نمی‌کند. او در این زمینه تأکید می‌کند: «به دلایل تاریخی و جامعه‌شناختی متعدد بعید می‌دانم که هیچ‌کدام از این دو، نه اقلیت مهاجر مسلمان و نه اکثریت اروپایی برای چنین کاری آماده باشند.» (ص ۱۱۵)

صبا محمود درباره نقد تأکید می‌کند:

این روزها رسم شده که نقد را دستاورد فرهنگ و تفکر سکولار معرفی کنند. کلید وصلت این دو این است که برخلاف باور دینی وجود نقد در گروهی وجود فاصله‌ای ضروری میان سوژه و ابژه و شکلی از تأمل منطقی است. چنین درکی از نقد عموماً در تقابل با دسته‌ای از کردارهایی خوانشی دینی قرار می‌گیرد که در آن فرد (سوژه) چنان با موضوع (ابژه) درگیر است که قادر به کسب فاصله‌ی مورد نیاز برای اجرای نقد نیست. (ص ۱۱۵)

صبا محمود، همانگونه که در مورد انتشار کاریکاتورهای توهین‌آمیز تبیین کرد، معتقد است این برداشت از نقد به شدت زمینه‌محور و جانبدارانه است. و این جانبداری، در تجمیل رویکردی پروتستانی به عمیقاً معطوف به آنچه که حاکمیت مدرن از دین و دینداری است تکیه دارد. با این وصف، محمود بر ضرورت نقد سنت انتقادی غربی و توجه به سنت‌های انتقادی غیر غربی تأکید می‌کند. در نتیجه از نظر صبا محمود، دوگانه دینداری و نقد کاملاً مخدوش و مبتنی بر برداشتی خاص و ویژه‌ی تمدن مدرن غربی از «نقد» و «دین» مبتنی است.

۵. نتیجه‌گیری

هم طلال اسد و هم صبا محمود به خوبی غرب مدرن و ویژگی‌های معرفت و سیاسی آن را در بستر تاریخی می‌شناسند و در نقدشان بر رفتار اندیشمندان و نهادهای غربی در قضیه توهین به پیامبر گرامی اسلام (ص) از این شناخت بهره می‌گیرند. هم اسد هم صبا محمود به بازشکافی دوگانه استدلالی عقلانی ای می‌پردازد که مسیحیت، سکولاریسم، عقلانیت، مدارا و آزادی اندیشه و بیان را در یک سو و اسلام، بنیادگرایی، تسلیم بودن، تعصب و محدودیت فکر و بیان را در سوی مقابل قرار می‌دهد. طبیعتاً هر دوی این نویسندگان، معتقدند چنین دوگانه‌ای وجود ندارد. به نظر اسد جوامع سکولار غربی نیز به شکل خاصی و سبک خاصی از زندگی عمیقاً و بنیاداً وابسته هستند و اجازه نقد، نقض و رد این شکل خاص از زندگی را نمی‌دهند. شکل خاصی از حیات که باید گونه‌ای خاص از سکولاریسم حفاظت از آن را برعهده گیرد. در این میان نقطه برجسته آراء طلال اسد، ارائه برداشتی دقیق از مفهوم ارتداد بر اساس آموزه‌ای اسلامی است. بحث اسد در این زمینه می‌تواند برخی سوء برداشت‌ها را در این زمینه مرتفع کند. ایرادی که شاید بتوان بر اسد وارد دانست آن است که او باید تلاش می‌کرد با نگرشی تحلیلی انتقادی کمالگرایی نهفته در آراء اندیشمندان غربی بویژه در گفتمان لیبرال را به عنوان نقض بی‌طرفی اخلاقی مورد ادعای آنها در نظر بگیرد.

تاکید بر عدم بیطرفی مدرنیته و نظامات سیاسی برآمده از آن در آراء صبا محمود واضح تر و برجسته تر می‌شود. هر چند صبا محمود، بخش قابل توجهی از مقاله خود را به تلاش برای تحلیل و فهم چگونگی واکنش مسلمانان جهان به انتشار تصاویر توهین آمیز می‌پردازد. به نظر او تلاش برای فهم این مناقشه و حتی حل آن از طریق گفتمان‌های هویتی و قانونی - حقوقی در این زمینه راه به جایی نمی‌برد. به نظر صبا محمود، واکنش مسلمانان باید در چهارچوب رابطه‌ی خاصی که مسلمانان با پیامبر اسلام (ص) دارند باید مورد فهم قرار گیرد. با این وجود، فهم این مساله کمک چندانی به موضوع اصلی کتاب خواهد کرد. تاکید بر عدم بیطرفی مدرنیته و دولت مدرن در باره آموزه‌های دینی نکته بسیار برجسته و دقیقی است که صبا محمود به خوبی مورد توجه قرار می‌دهد. به نظر او سکولارها علی‌رغم ادعای بنیادین خود مبنی بر جدایی دین از سیاست، خود مکرراً در دین دخالت می‌کنند. آنها میان دین و دولت دیواری غیرقابل نفوذ می‌کشند و با این استدلال از دخالت دین و دین داران در سیاست و حکومت جلوگیری می‌کنند اما خود در دین، آموزه

های دینی و شکل دینداری دین داران دخالت می‌کنند و آنها را مورد بازبینی و بازفهمی قرار می‌دهند. با این وصف سکولار بودن نقد چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! جودیت باتلر نیز چالشهای مطرح شده توسط این دو نویسنده مسلمان را مورد تایید قرار می‌دهد. زمینه محور بودن و جانبدارانه بودن سنت انتقادی غربی، چالشی است که جودیت باتلر نیز نمی‌تواند آن را انکار کند. جانبدارانه بودن وقتی به عنوان یک چالش مطرح می‌شود که سیاستمداران و نظریه پردازان مدرن، به همین دلیل بسیاری از گفتمان‌های غیر مدرن را مورد انتقاد و رد قرار داده‌اند.

کتاب‌نامه

- اسد، طلال و دیگران. *آیا نقد سکولار است؟ کفرگویی، جراحی و آزادی بیان*، (۱۳۹۵). ترجمه آلمان بهمن پور. تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- برلین، آیزایا (۱۳۳۸). *چهار مقاله درباره آزادی*. ترجمه محمد علی موحد. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
- بهشتی، سید علیرضا (۱۳۸۱). *سیاست در جوامع چندفرهنگی*. تهران: انتشارات بقعه، چاپ اول.
- کیکس، جان (۱۳۹۲). *علیه لیبرالیسم*، ترجمه محمد رضا طاهری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- لوین، اندرو (۱۳۸۰). *طرح و نقد لیبرال دموکراسی*، ترجمه سعید زیبا کلام. تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- مندوس، سوزان (۱۳۹۵). *بیطرفی در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی*، ترجمه فاطمه سادات حسینی. قم: انتشارات طه، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- موله، آلبر و شوالیه، ژاک. *تاریخ عمومی عالم*، تهران: بی تا.

Mulhall, Stephen, and Swift, Adam (1992). *Liberals and Communitarians*. Oxford, UK: Basil Blackwell.

Plant, Raymond (1991). *Modern Political Thought*. Oxford: Basil Blackwell.

Sandel, Michael. J (1984). *Liberalism and Its Critics*. New York University Press.

Sandel, Michael. J (2009) *Justice: What's the Right Thing to Do?*

Great Britain: Allen Lane.